**جلسه 256**

**یکشنبه 12/08/87**

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر بگوئیم مطلق مقدمه واجب هست و محال است اختصاص وجوب به مقدمه موصله، در جائی که بدانیم واجب که متوقف است بر مقدمه محرمه اهم است، مثل انقاذ غریق که متوقف است بر اجتیاز ارض مغصوبه، عرض کردیم لازمه این مبنا که مطلق مقدمه واجب است این است که این اجتیاز ارض مغصوبه بشود واجب مطلقا، حتی اگر انقاذ غریق نکنیم.

بله! اگر ما برخلاف مبنای مرحوم آخوند آمدیم گفتیم امر ونهی با تعدد عنوان ممکن است با هم جمع بشوند. البته مرحوم آخوند این را قبول ندارد، ولی اگر کسی آمد و گفت ما که قبول داریم جواز اجتماع امر و نهی را مع تعدد العنوان. عنوان غصب حرام است، و لکن انقاذ غریق توقف بر عنوان غصب که ندارد، بلکه توقف دارد بر اجتیاز طریق. اجتیاز طریق می شود واجب. عنوان متعلق وجوب اجتیاز الطریق است، عنوان متعلق تحریم عنوان غصب است. مثل روشنتر این است که شخصی بالای پشت بام در شرف سقوط هست. انقاذ او توقف دارد بر نصب سلّم، پس نصب سلّم واجب است، اما چون نصب سلّم مباح ممکن نیست شد واجبٌ اهم موقوفٌ علی مقدمة محرمة. آن چیزی که واجب است عنوان نصب سلّم است، آن چیزی که حرام است عنوان غصب است، پس مشکلی نداریم. جالب این است که مندوحه هم داریم بنابر قول صحیح که تحریم غصب مثل هر خطاب تکلیف دیگر مشروط است به عدم صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی. و فرض این است که انقاذ آن شخص مشرف به سقوط واجب اهم است. عملا می شود إن لم تنقذ ذلک الشخص فیجرم الغصب. یعنی تحریم می خورد به غصبی که موصل الی الانقاذ نباشد. من می توانم نصب سلمی بکنم ولو مغصوبا (نصب سلّم مباح ممکن نیست، ولی نصب سلّم مغصوبی بکنم)که موصل باشد الی الانقاذ. مصداق واجب غیری هست ولی مصداق غصب محرم نیست. چون غصب محرم شد إن لم تنقذ ذلک الشخص فیحرم الغصب. و فرض این است که من انقاذ خواهم کرد آن شخص را. پس این نصب سلّم من مشمول دلیل تحریم غصب نمی شود اگر این نصب سلّم موصل باشد الی الانقاذ. پس مندوحه هم دارم، یعنی می توانم کاری بکنم واجب را انجام بدهم در ضمن فرد غیر محرم. آن موردی که فرد محرم است عبارت است از غصب غیر موصل الی الانقاذ.

البته مرحوم آخوند مبنایش این است که لا یجوز اجتماع الامر و النهی فی معنون واحد ولو مع تعدد العنوان و وجود المندوحة. ولذا ما نمی توانیم از مرحوم آخوند دفاع کنیم. اما مبنای بسیاری از بزرگان بلکه نصب الی المشهور که اجتماع امر ونهی با تعدد عنوان جائز است. از جمله فضل بن شاذان و مرحوم کلینی که در کتاب الطلاق رساله فضل بن شاذان را نقل می کند راجع به همین مطلب که می شود اجتماع امر ونهی فی معنون واحد مع تعدد العنوان.

مرحوم آقای صدر فرموده است: من در اینجا این مطلب را قبول نمی کنم. اگر عنوان واجب عنوان مقدمة الانقاذ بود و عنوان حرام غصب بود، اینجا مشکلی نبود، چون تعدد عنوان بود بنابر قول به جواز اجتماع امر ونهی مشکل حل می شد. اما این تعدد عنوان که عنوان اجتیاز الطریق یا عنوان نصب سلّم در این مثال ما بشود واجب، عنوان غصب بشود حرام، این به درد نمی خورد. چرا؟

می فرماید: انقاذ غریق متوقف است بر اجتیاز طریق. اجتیاز طریق متوقف است بر ارادة الاجتیاز. ارادة الاجتیاز می شود مقدمة المقدمة، و فرض این است که همانطور که مقدمه واجب غیری است مقدمة المقدمة هم واجب غیری است. پس ارادة الاجتیاز واجب غیری لکونها مقدمة مقدمة الانقاذ.

این را داشته باشید.

سؤال وجواب: مرحوم آخوند اشکال می گیرد که اراده بخواهد متعلق وجوب غیری باشد، ولی آقای صدر اشکال نمی گیرد. می گوید نه، مقدمه واجب ولو اراده باشد متعلق وجوب غیری است. پس ارادة الاجتیاز شد واجب غیری. چون مقدمه مقدمة الانقاذ است.

بعد آقای صدر فرموده اند: ما بعدا خواهیم گفت که همانطور که مقدمه واجب، واجب است، علت تامه حرام هم حرام است. مولایی که تحریم می کند یک فعلی را، بغض تبعی پیدا می کند به علت تامه آن. مولائی که می گوید لا تقتل زیدا، این تیر انداختن به سمت زید را که نگاه می کند می گوید آه. این تیر انداختن مبغوض تبعی مولا است، چون علت تامه قتل است. آقای صدر می فرماید این حرام ما در اینجا چی بود؟ الغصب غیر الموصل الی الانقاذ بود. این شد حرام. علت تامه این حرام هم حرام غیری است. علت تامه الغصب غیر الموصل عبارت است از مجموع دو چیز: ارادة اجتیاز الطریق و عدم الانقاذ فی المستقبل. کسی که اراده اجتیاز طریق می کند و انقاذ غریق هم نمی کند در مستقبل، این می شود علت تامه برای صدور غصب غیر موصل الی الانقاذ از او. علت تامه حرام هم که حرام است.

آنوقت اراده اجتیاز می شود جزء علت تامه حرام. چون علت تامه حرام مرکب شد از اراده اجتیاز این طریق که ملک غیر است و عدم انقاذ در مستقبل، این علت تامه می شود برای تحقق غصب غیر موصل الی الانقاذ. این ارادة الاجتیاز شد جزء علت تامه حرام. همانطوری که علت تامه حرام حرام غیری است، جزء این علت تامه هم حرام غیری ضمنی است. اگر یک مرکبی حرام بود، جزء آن مرکب هم حرام ضمنی است. علت تامه حرام، حرام غیری است، جزء علت تامه هم می شود حرام ضمنی غیری.

این ارادة الاجتیاز که تا حالا افتخارش این بود که من واجب غیری هستم چون مقدمة مقدمة الواجب هستم، حالا ننگ حرام ضمنی بودن را هم باید تحمل کند. فعل واحد به عنوان واحد یعنی به عنوان ارادة الاجتیاز هم می شود واجب غیری و هم می شود حرام ضمنی غیری.

سؤال وجواب: غصب حرام است بجمیع افرداه. غصب افرادی دارد، این فرد از غصب عبارت است از اجتیاز الطریق المملوک للغیر. این فرد حرام است. علت تامه این فرد هم می شود حرام غیری. علت تامه هر فردی از حرام، حرام است. چون حرام انحلالی است. هر فردی از غصب حرام است، علت تامه آن فرد هم می شود حرام. این فرد از غصب عبارت است از اجتیاز الطریق المملوک للغیر. این فرد مصداق غصب است. بله غصب مصادیقی دارد، به قول شما می تواند در این زمین بخوابد، او هم فرد دیگری است از غصب. این فرد از غصب که اجتیاز طریق است او هم حرام است. علت تامه او هم این فرد از غصب حرام است منتهی قید لبی می گفت غصب غیر موصل الی الانقاذ حرام است. چون غصب موصل الی الانقاذ حرام نبود. می گفت إن لم تنقذ الغریق فیحرم الغصب. پس غصبی که موصل الی الانقاذ نباشد او حرام است. علت تامه این حرام عبارت است از مجموع دو چیز: ارادة اجتیاز هذا الطریق و عدم انقاذ الغریق بعده. این دو چیز که به وجود بیاید این علت تامه می شود برای تحقق حرام و هو الغصب غیر الموصل. این ارادة الاجتیاز به عنوان واحد به عنوان ارادة الاجتیاز، چون فرض این است که مقدمه بودن حیثیت تعلیلیه است برای اینکه وجوب برود روی واقع عنوان. علت تامه حرام بودن هم حیثیت تعلیلیه است برای اینکه حرمت برود روی واقع علت تامه. نه وجوب می رود عنوان مقدمه واجب و نه حرمت می رود روی عنوان علت تامه حرام. بلکه هر دو می رود روی واقع، که واقع ارادة الاجتیاز است. ارادة الاجتیاز بعنوانٍ واحد واجبٌ غیری و حرامٌ ضمنی و هذا حرام. اجتماع وجوب و حرمت ولو حرمت ضمنیه در فعل واحد به عنوان واحد محال است. چون چه فرق می کند، مثل اجتماع حرمت نفسیه استقلالیه با وجوب نفسی استقلالی در فعل واحد به عنوان واحد است. اکرام عالم هم واجب و هم حرام نمی شود. عنوان واحد است.

 اقول: اشکال به مرحوم آقای صدر این است که: جناب آقای صدر! ای کاش مبنای خودتان را در بحوث 3/28 فراموش نمی کردید. صریحا می گوید حرمت ضمنیه محال است و اصلا ما چیزی به نام حرمت ضمنیه نداریم. چطور؟ ایشان می فرماید: اگر شارع بیاید تحریم کند مجموع دو چیز را، یعنی بگوید هم وضوء بگیر از این حوض و هم بعد از آن بخواهی شنا بکنی در این حوض، مجموع این دو کار را من راضی نیستم. یا وضوء بگیر برو نماز بخوان و یا شنا بکن. هم وضوء و هم شنا مجموع این دو کار مبغوض مولا است.

آقای صدر فرموده: حالا این آقا آمد اول وضوء گرفت بعد شنا کرد، آن وضوء صحیح است. چرا؟ برای اینکه این وضوء اصلا حرمت ندارد. برای اینکه حرمت استقلالیه که معنا ندارد که به این وضوء تعلق بگیرد، بلکه به مجموع تعلق می گیرد. حرمت ضمنیه هم معنا ندارد به این وضوء تعلق بگیرد. برای اینکه این حرمت ضمنیه چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید وضوء نگیر؟ اینکه زیادت فرع بر اصل لازم می آید. آن تحریم مجموع الفعلین اقتضاء می کرد که من ترک کنم احد الفعلین را. تحریم مجموع دو کار به این بود که می گفت مجموع این دو کار را ترک کن. یکفی در ترک مجموع دو کار ترک احدهما. پس تحریم مجموع این دو کار اقتضاء نمی کرد که من ترک کنم وضوء را. اقتضاء می کرد که ترک کنم احدهما را.

پس ایشان می فرماید: معنا ندارد حالا حرمت ضمنیه ای که از درون آن حرمت استقلالیه مجموع الفعلین به وجود آمده است بیاید بگوید باید وضوء را ترک کنی. آن کسی که تو را به وجود آورد و تو تابع او هستی و از خودت استقلال نداری که آن چیز عبارت بود از تحریم استقلالی مرکب و مجموع نمی گفت وضوء را ترک کن می گفت احدهما را ترک کن، حالا چه جور شمای حرمت ضمنیه می خواهی بگوئی وضوء را ترک کن. ولذا ایشان فرموده حرمت ضمنیه غیر معقول است. تعلق می گیرد حرمت به مجموع الفعلین و تحقق این حرام به اتیان آخرین جزء است. آن آخرین جزء عبارت است از شنا کردن. آن شنا کردن که بعد از وضوء شنا می کند او می شود سبب تحقق مجموع الفعلین. و الا وضوء که اول می گیرد که مشکلی ندارد.

خب جناب آقای صدر! شما با آن مبنا چطور شد که اینجا فرمودید که این ارادة الاجتیاز جزء علت تامه حرام است و این حرمت ضمنیه دارد؟ شما که حرمت ضمنیه قائل نیستید.

اما ما چه عرض می کنیم؟ ما معتقدیم حرمت ضمنیه نه واجب است و نه محال، بلکه ممکن است و تابع ظهور ادله هستیم. ممکن است شارع بگوید من تحریم می کنم ایجاد تمثال کامل موجود ذی روح را. این آقای مجسمه ساز می آید از پای این فردوسی مثلا شروع می کند می آید بالا، تا می رسد به سر فردوسی. سر فردوسی را هم می گذارد روی جسدش. آقای صدر می گوید آن چیزی که حرام است فقط هما نصب رأس است. تا حالا هیچ حرامی مرتکب نمی شدی. اخذ اجرت هم تا حالا بر این ساختن پا فما فوق حلال بود. فقط پول این نصب رأس را نگیر و به شکم فرزندانت نبر. اما ما می گوئیم ظاهر دلیل این است که اصلا اینکه ایجاد تمثال کامل موجود ذی روح حرام است یک مرکب ارتباطی است، این مجسمه ساز که شروع می کند پای فردوسی را می سازد به شرط متأخر، یعنی پا ساختنی که به دنبالش یا خود او یا دیگری تا آخر می رود و سر این مجسمه را هم نصب می کند. از شروع پا ساختن حرام شروع می شود تا آن آخر. ولذا اخذ اجرت بر کل این از پا ساختن تا سر ساختن می شود حرام. چون ظاهر دلیل این است. نهی از ساختن تمثال موجود ذی روح که انصراف دارد به تمثال کامل (البته مراد کامل عرفی است، چون موجود بی دست داریم. ممکن است فردوسی بی دست بسازد. اما فردوسی بی سر عرفا موجود کامل نیست) ظاهر دلیل این است که کل این حرام است.

اما منافات ندارد با عرض ما در اینجا. بحث اینجا ظهور دلیل که نیست. بحث اقتضاء عقلی است. حرمت نفسیه و استقلالی مرکب اقتضاء عقلی ندارد نسبت به حرمت ضمنیه اجزائش. آن آخرین جزئی که موجود می کنی او مصداق حرام هست. و آن آخرین جزئی که شما در اینجا موجود می کنی چیست؟ اراده اجتیاز طریق می کنید بعدا انقاذ غریق نمی کنید. آن عدم انقاذ است که آخرین جزء علت تامه حرام است. عقل هم بیشتر از این اقتضاء نمی کند که آن آخرین جزء حرام است. و لذا هیچ اجتماع مبغوضیت ضمنیه با محبوبیت استقلالیه غیریه پیش نیامد.

سؤال وجواب: نمی شود که مطلقا ساختن پای این مجسمه واجب باشد (چون بنابر این شد که جزئی از این حرام بخواهد واجب باشد) چه بعد از او ادامه می دهی ساخت مجسمه را یا نمی دهی. از آن طرف هم ساختن پای این مجسمه به شرط متأخر که تا آخر ادامه بدهی حرام بشود. این نمی شود. ساختن پای مجسمه فردوسی مطلقا واجب، ساختن پای او مشروطا به لحوق سائر اجزاء حرام، این نمی شود.

چرا عنوان واحد است دیگر. ...فرض این است که حرمت در مانحن فیه به عنوان علت تامه حرام که تعلق نمی گیرد. واقعش می شود هذا و ذاک. ظاهرش این است دیگر. می گوید نباید ارادة الاجتیاز وعدم الانقاذ را موجود کنی. چرا؟ برای اینکه اگر این دو را موجود کردی حرام موجود می شود.

هذا کله إذا کان الواجب اهم.

اما اگر واجب اهم نبود، بلکه مساوی یا اضعف بود. مثل غصبی که مقدمه اطفاء حریق است. حالا برفرض اطفاء حریق واجب باشد و غصب مقدمه آن اطفاء حریق است، اما این اطفاء غریق یا ملاکش مساوی است با تحریم غصب و یا اضعف است.

در اینجا بنابر قول به مقید لبی در باب تزاحم که هر خطاب تکلیفی مشروط است به عدم صرف قدرت در تکلیف اهم یا مساوی، اصلا غصب می شود مقدمة الوجوب. برای اینکه إطفأ الحریق این می شود که إن لم تمتثل تحریم الغصب یعنی إذا غصبت فاطفئ الحریق. خب این إذا غصبت می شود مقدمة الوجوب. آنهایی هم که می گویند مقدمه واجب است مطلقا، مقدمه واجب را می گویند نه مقدمه وجوب را. اصلا مقدمه وجوب ممکن است حرام باشد. إن جامع اهله فی شهر رمضان فلیعتق رقبة. یکی بگوید مقدمه، واجب است. نه، این مقدمة الوجوب است نه مقدمة الواجب. اینجا هم همینطور است. مشکل حل است.

بله بنابر مبنای حضرت امام قده و آقای سیستانی و صاحب منتقی الاصول که معتقدند در باب تزاحم قید لبی نداریم، دو خطاب مطلق یکی می گوید أطفئ الحریق ویکی می گوید یحرم الغصب، اینجا دیگر غصب مقدمة الوجوب نمی شود. برفرض اطفاء حریق اهم نیست بلکه مساوی یا اضعف است، ولی خطابش مطلق است. چه می کنند این بزرگان الله اعلم. حالا ما یک توجیه هایی داریم ولی وقت را برای این توجیه ها نمی گیرم. چون بالاخره ما اصل مبنا را قبول نداریم توجیه ها را انشاءالله در جزوه ملاحظه می کنید.

فقط این را بگویم: آقای سیستانی چون ملازمه عقلیه قائل نیست، ملازم هعقلیه که قائل نشدی گفتی وجوب اندماجی دارد مقدمه واجب از باب اینکه ظهور عرفی دارد خطاب امر به شیئی نسبت به امر به مقدمه اش، خب راحت می تواند بگوید آن ظهور عرفی اینجاها نیست. ولو مقدمه واجب است ولی چون مقدمه واجب غیر اهم است، (حالا مقدمه واجب اضعف یا مساوی است) ولو وجوب آن واجب مطلق است به نظر ایشان، و عقل در باب تزاحم دخالت می کند می گوید برو اهم را امتثال کن، والا وجوب مهم یا مساوی مطلق است شرعا، اما آقای سیستانی ممکن است بگوید آن ظهور عرفی اندماجی که وجوب مقدمه هم هست قبلا می گفتند إذهب الی السوق و اشتر اللحم، حالا کم کم آب رفت فقط می گویند إشتر اللحم، آن إذهب الی السوقش در شکم إشتر اللحم است. خب آن إذهب الی السوقش به چه نحو بود؟ آیا به این نحو بود که حتی بگوید إذهب الی السوق ولو ذهاب الی السوق حرام اهم یا حرام مساوی باشد؟ نه. آقای سیستانی علی القاعده اینجور جواب می دهند.

اما آنهایی که ملازمه عقلیه می گویند چطور این فرض را توجیه می کنند بماند.

سؤال وجواب: چون تلازم عقلی که نیست. تلازم عرفی و اندماجی است. ...امر به شکل خطاب مطلق که یجب اطفاء الحریق، ولی در اینجا متوقف است بر یک حرام اهم یا مساوی، آیا اینجا هم ظهور اندماجی دارد در وجوب غصب؟ قطعا ندارد. ... از اول آن ظهور اندماجی وجوب مقدمه ضیق فم الرکیة است و به این حد است نه بیشتر. اشکال ندارد.

حضرت امام هم اولا قائل به وجوب مقدمه نیست لذا مشکل حل است. حالا اگر قائل به وجوب مقدمه بشود می گوید وجوب می رود روی عنوان مقدمه. عنوان مقدمه اطفاء حریق می شود واجب و عنوان غصب می شود حرام. فعل واحد با دو عنوان یکی وجوب دارد و یکی حرمت، امام قده که اشکال نمی کند. باب تزاحم می شود و عقل می گوید چون غصب اهم است غصب را ترک کن.

یک فرض دیگر هم هست. فرض دیگر این است که چون حریق مهمی است و کل هستی این آقا از بین می رود، اصلا نمی دانیم آیا این اطفاء اهم است از تحریم غصب یا تحریم غصب اهم است. هیچ معلوم نیست.

بنابر نظر مرحوم آخوند که مطلق مقدمه واجب است، اینجا باب، باب تعارض می شود. چرا؟ برای اینکه تا حالا از علم خارجی مان کمک گرفتیم. علم منفصل داشتیم که انقاذ الغریق اهم، اطفاء الحریق إذا توقف علی الغصب لیس بأهم بل هو إما مساو أو اضعف. اما یک مثالی زدیم که اطفاء حریق نسبت به تمام سرمایه شخص، که نمی دانیم این اهم است یا تحریم غصب اهم است. هیچ چیزی نمی دانیم.

در اینجا مرحوم آخوند باید قائل به تعارض بشود. چرا؟ برای اینکه دلیل أطفئ الحریق (که حریق مهمی است) بالالتزام می گوید فاطفأ، فیجب الغصب. تعارض می کند با آن خطاب یحرم الغصب. بعد از رجوع به مرجحات باب تعارض که اگر مرجح در باب تعارض را ما در عامین من وجه قبول کردیم رجوع می کنیم به مرجحات باب تعارض اگر مرجح سندی یا دلالی بود، والا تعارضا تساقطا.

ثمره اش این است که اگر ما غصب کنیم، که یقین داریم به وجوب اطفاء حریق. چون وجوب اطفاء حریق بعد از تحقق غصب که مشکلی ندارد. اما ابتدائا می توانم غصب کنم اطفاء حریق نکنم؟ ممکن است اول به ذهن ما بیاید که بله. چون مرحوم آخوند که گفت تعارض، یعنی دلیل تحریم غصب با دلیل وجوب اطفاء حریق تعارض می کنند. تعارضا تساقطا رجوع می کنیم به اصل برائت. نه، اینطور نیست. علم اجمالی داریم که یا اطفاء حریق اهم است، پس باید اطفاء حریق کنیم، و یا اطفاء حریق اهم نیست، پس غصب مقدمه واجب نیست و باید غصب را ترک کنیم. حداقل غصب غیر موصل را باید ترک کنیم. علم اجمالی داریم یا اطفاء حریق اهم است فیجب علیّ اطفاء الحریق منجزا و مطلقا لا مشروطا. یا اطفاء حریق اهم نیست. اگر اهم نبود یا مساوی است یا اضعف است. علی أیّ تقدیر دیگر غصب مقدمه واجب نیست. می شود مقدمه وجوب. مقدمه وجوب که شد، حداقل غصبی که لایوصل الی الانقاذ می شود حرام. چون دیگر مقدمه واجب که نیست. چون اگر مساوی باشند اینجوری می شود که یحرم غصب غیر الموصل، آن هم می گوید إذا غصبت فأطفئ الحریق. اینجور می شود دیگر. أطفئ الحریق یا وجوبش اهم است، پس در عالم لوح محفوظ گفته اند یجب علیک أن تطفئ الحریق و لا تعاقب. و اگر اطفاء حریق وجوبش اهم نیست چه مساوی باشد و چه اضعف، یحرم الغصب فعلی است. اگر مساوی باشند، غصب غیر موصل حرام است. چون می گوید إذا لم تنقذ الغریق فیحرم الغصب دیگر. پس اگر اطفاء حریق اهم است او وجوب فعلی دارد، اگر اهم نیست یا این است که حرمت غصب اهم است، یحرم الغصب داریم مطلقا، یا این است که حرمتش مساوی است یحرم الغصب إذا لم تطفئ الحریق داریم. پس قدر متیقن این است که اگر اطفاء حریق نکنیم آن غصب ما می شود مصداق حرام.

علم اجمالی پیدا می کنیم یا اطفاء حریق اهم است پس او واجب فعلی است. یا اگر اطفاء حریق اهم نیست پس یقینا غصب غیر موصل حرام است. چون اگر اطفاء حریق اهم نباشد از دو حال خارج نیست، یا غصب اهم است، می شود یحرم الغصب مطلقا. یا غصب مساوی است، می شود یحرم الغصب إن لم تنقذ الغریق. غصب غیر موصل الی الواجب یعنی اطفاء حریق حرام است. پس من یقین پیدا می کنم که غصب غیر موصل الی اطفاء الحریق حرام است اگر اطفاء حریق اهم نباشد. اگر اطفاء حریق هم اهم باشد اطفاء حریق واجب است. علم اجمالی إما بوجوب اطفاء الحریق مطلقا أو بحرمة الغصب غیر الموصل الی اطفاء الحریق. و این علم اجمالی منجز است. من نمی توانم بیایم غصب بکنم اطفاء حریق نکنم. این درست نیست.

هذا تمام الکلام فی هذه المسئلة.

قبل از ورود به ثمره ثانیه یک نکته عرض کنم، آن نکته این است که: ممکن است کسی بگوید که آنهایی که قائلند مقدمه موصله واجب است، در این مثال انقاذ غریق که متوقف است بر غصب و انقاذ غریق هم اهم است، باید انسان قصد توصل هم بکند. قدر متیقن از کلام مرحوم شیخ هم اینجا بود که غصب که می کنی مقدمة لانقاذ الغریق قصد توصل هم بکن.

اقول: ولی این وجهی ندارد. چرا؟ برای اینکه دلیل تحریم غصب می گوید إن لم تنقذ الغریق فیحرم الغصب. چون انقاذ غریق اهم است. پس غصب غیر موصل حرام است. وجوب مقدمه موصله هم می گوید غصب موصل واجب. پس این قصد توصل از کجا آمد؟

فوقش اگر شما غصب کردید بدون قصد توصل تجری کردید. و الا آن چیزی که حرام است غصبی است که لاتنقذ بعد الغریق الذی هو اهم. آن چیزی که واجب است مقدمه موصله است، الغصب الذی یوصل الی انقاذ الغریق. واجب یک حصه است، حرام یک حصه دیگر است. در هیچکدام از این دو حصه هم بحث قصد توصل مطرح نیست. بقیة الکلام انشاءالله فردا.